

Forms of Protection for Child Victims in Iran and Canada: A Comparative Study of the Gap Between Rights and Implementation

1. Mansoureh Hosseini: Department of Law, Shk.C., Islamic Azad University, Shahrekord, Iran
2. Karim Salehi*: Department of Law, Shk.C., Islamic Azad University, Shahrekord, Iran. Email: ksalehi@iau.ir (Corresponding Author)
3. Mehrdad Rayejian Asli: PhD in Criminal Law and Criminology, Assistant Professor at the Institute for Humanities and Cultural Studies (Samt): Tehran, Iran
4. Morteza Sadeghi Dehsahraei: Department of Law, Shk.C., Islamic Azad University, Shahrekord, Iran

ABSTRACT

Using a comparative-critical approach, this study analyzes the protection of child and adolescent victims within the distinct legal and institutional contexts of Iran and Canada. It demonstrates that “protection,” rather than being merely the product of the existence of legal rules, results from the interaction among legislation, institutional capacity, funding, implementation standards, and organizational culture. In Iran, the central issue is conceptualized as a “gap between law and implementation,” accompanied by weaknesses in supportive and intersectoral institutions. In Canada, the central issue manifests as “protective heterogeneity” arising from federalism, as well as from the internal provincial limitations of the criminal justice system. Consequently, in practice, a child under the age of 18 does not encounter a uniform system of protection but is instead subject to varying provincial regimes. The present study subsequently highlights four structural weaknesses in the Canadian criminal justice system: the reproduction of secondary victimization throughout judicial proceedings (prosecution and trial); the inadequacy of judicial dispositions in ensuring victim safety; selective prevention and the rendering invisible of certain forms of harm, including corporate and structural harms; and the substitution of welfare-oriented policies with stigmatization or control of “targeted victims.” Finally, the role of the federal victims’ rights framework (CVRA/CVBR) is analyzed as a progressive step toward the formal recognition of victims’ rights. Nevertheless, limitations in enforcement mechanisms, the absence of an independent cause of action or entitlement to damages solely on the basis of a rights violation, and the fragmentation of complaint mechanisms under federalism constrain its protective capacity. The overall conclusion is that effective protection of child victims requires the “translation of rights into services” through minimum national standards, binding enforcement mechanisms, and trauma-informed design at every point of contact between the child and the justice and welfare systems.

Keywords: *child and adolescent victims; secondary victimization; federalism; heterogeneity of support services; Canadian Victims Bill of Rights (CVRA/CVBR); trauma-informed criminal justice; enforcement mechanisms; complaints and institutional accountability; sociology of law; zemiology.*

How to cite: Hosseini, M., Salehi, K., Rayejian Asli, M., & Sadeghi Dehsahraei, M. (2027). Forms of Protection for Child Victims in Iran and Canada: A Comparative Study of the Gap Between Rights and Implementation. *Comparative Studies in Jurisprudence, Law, and Politics*, 9(1), 1-20.

© 2027 the authors. This is an open access article under the terms of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC 4.0) License.

Submit Date: 25 March 2026

Revise Date: 12 August 2026

Accept Date: 19 August 2026

Initial Publish Date: 20 August 2026

Final Publish Date: 21 April 2027



پژوهش‌های تطبیقی فقه،

حقوق و سیاست

جلوه‌های حمایت از کودکان بزه‌دیده در ایران و کانادا: مطالعه تطبیقی شکاف حق و اجرا

۱. منصوره حسینی: گروه حقوق، واحد شهرکرد، دانشگاه آزاد اسلامی، شهرکرد، ایران
۲. کریم صالحی*: گروه حقوق، واحد شهرکرد، دانشگاه آزاد اسلامی، شهرکرد، ایران. پست الکترونیک: ksalehi@iau.ir (نویسنده مسئول)
۳. مهرداد رایجیان اصلی: دکترای حقوق کیفری و جرم‌شناسی، استادیار پژوهش‌شکده تحقیق و توسعه علوم انسانی: سمت، تهران، ایران
۴. مرتضی صادقی دهصحرایی: گروه حقوق، واحد شهرکرد، دانشگاه آزاد اسلامی، شهرکرد، ایران

چکیده

این پژوهش با رویکرد تطبیقی-انتقادی، حمایت از کودکان و نوجوانان بزه‌دیده را در دو بستر حقوقی-نهادی ایران و کانادا تحلیل می‌کند و نشان می‌دهد «حمایت» بیش از آنکه حاصل وجود قواعد قانونی باشد، برآیند نسبت میان تقنین، ظرفیت نهادی، بودجه، استانداردهای اجرایی و فرهنگ سازمانی است. در ایران، مسئله محوری به صورت «گسست میان قانون و اجرا» و ضعف نهادهای حمایتی-میان‌بخشی صورت‌بندی می‌شود؛ در کانادا، مسئله محوری به شکل «ناهمگنی حمایتی» ناشی از فدرالیسم و نیز محدودیت‌های درونی ایالتی عدالت کیفری ظاهر می‌گردد؛ به گونه‌ای که کودک زیر ۱۸ سال در عمل با یک نظام واحد حمایتی مواجه نیست، بلکه در معرض رژیم‌های استانی متفاوت قرار دارد. سپس پژوهش حاضر چهار نقطه ضعف ساختاری عدالت کیفری کانادا را برجسته می‌کند: بازتولید بزه‌دیدگی دومین در فرآیند قضایی (دادستانی-دادگاه)، ناکفایتی حمایتی احکام از منظر امنیت قربانی، پیشگیری گزینشی و نامرئی‌سازی برخی آسیب‌ها (از جمله آسیب‌های شرکتی-ساختاری) و جایگزینی سیاست‌های رفاهی با انگ‌زنی یا کنترل «قربانیان هدفمند». در نهایت، نقش منشور فدرال حقوق قربانیان (CVRA/CVBR) به مثابه گامی رو به جلو در حق‌گذاری تحلیل می‌شود، اما محدودیت‌های ضمانت اجرا، عدم ایجاد حق دعوی یا خسارت به صرف نقض حق و چندپارگی سازوکارهای شکایت در سایه فدرالیسم، ظرفیت حمایتی آن را محدود می‌سازد. نتیجه کلی آن است که حمایت مؤثر از کودک بزه‌دیده مستلزم «ترجمه حق به خدمت» از طریق استانداردهای ملی حداقلی، سازوکارهای اجرایی الزام‌آور و طراحی تروما-آگاه در تمام نقاط تماس کودک با سیستم عدالت و رفاه است.

واژگان کلیدی: کودکان و نوجوانان بزه‌دیده؛ بزه‌دیدگی دومین؛ فدرالیسم؛ ناهمگنی خدمات حمایتی؛ منشور حقوق قربانیان کانادا (CVRA/CVBR)؛ عدالت کیفری تروما-آگاه؛ ضمانت اجرا؛ شکایت و پاسخ‌گویی نهادی؛ جامعه‌شناسی حقوق، زمیولوژی.

نحوه استناددهی: حسینی، منصوره، صالحی، کریم، رایجیان اصلی، مهرداد، و صادقی دهصحرایی، مرتضی. (۱۴۰۶). جلوه‌های حمایت از کودکان بزه‌دیده در ایران و کانادا: مطالعه تطبیقی شکاف حق و اجرا. پژوهش‌های تطبیقی فقه، حقوق و سیاست، ۹(۱)، ۱-۲۰.

© ۱۴۰۶ تمامی حقوق انتشار این مقاله متعلق به نویسنده است. انتشار این مقاله به‌صورت دسترسی آزاد مطابق با گواهی (CC BY-NC 4.0) صورت گرفته است.

تاریخ ارسال: ۵ فروردین ۱۴۰۵

تاریخ بازنگری: ۲۱ مرداد ۱۴۰۵

تاریخ پذیرش: ۲۸ مرداد ۱۴۰۵

تاریخ چاپ اولیه: ۲۹ مرداد ۱۴۰۵

تاریخ چاپ نهایی: ۱ اردیبهشت ۱۴۰۶



حمایت از کودکان و نوجوانان بزه‌دیده، صرفاً یک دغدغه اخلاقی یا اجتماعی نیست؛ بلکه شاخصی تعیین‌کننده برای سنجش کارآمدی نظام عدالت کیفری و میزان پابندی دولت به تعهدات حمایتی خود در برابر آسیب‌پذیرترین گروه‌های جامعه است. کودک بزه‌دیده در مواجهه با جرم، علاوه بر رنج اولیه، ممکن است در مسیر گزارش‌دهی، تحقیق، دادرسی و اجرای حکم نیز در معرض «بزه‌دیدگی دومین» قرار گیرد؛ وضعیتی که از تکرار روایت‌گری، پرسش‌گری نامتناسب، مواجهه مستقیم با مرتکب، افشای اطلاعات، طولانی شدن فرآیند رسیدگی و ضعف سازوکارهای جبران خسارت ناشی می‌شود. از این رو، مسئله اصلی در سیاست جنایی حمایتی، صرفاً شناسایی حقوق در متن قانون نیست، بلکه توان نظام حقوقی در تبدیل «حق» به «حمایت واقعی، قابل دسترس و قابل سنجش» است. این مقاله با رویکردی تطبیقی و مسئله‌محور، به بررسی این پرسش می‌پردازد که چرا و چگونه در دو نظام حقوقی متفاوت - ایران و کانادا - میان «حق مقرر» و «حمایت محقق» شکاف ایجاد می‌شود و این شکاف چه پیامدهایی برای کودکان زیر ۱۸ سال دارد. انتخاب کانادا از آن جهت اهمیت دارد که از یک سو، ساختار فدرالی و تقسیم صلاحیت‌های قانون اساسی (۱۸۶۷) زمینه‌ساز ناهمگنی در ارائه خدمات حمایتی میان استان‌ها و ایالت‌ها شده و از سوی دیگر، تصویب منشور فدرال حقوق قربانیان (CVRA/CVBR) کوشیده است چهار حق بنیادین قربانیان شامل «اطلاعات، حفاظت، مشارکت و درخواست جبران خسارت» را در سطح ملی تثبیت کند. با این حال، محدودیت ضمانت اجرا، چندپارگی مسیرهای شکایت و تفاوت ظرفیت نهادی استان‌ها، این پرسش را برجسته می‌سازد که آیا منشور فدرال توانسته است تجربه حمایتی کودک بزه‌دیده را به‌طور یکنواخت و مؤثر بهبود دهد یا بیشتر نقش «حق‌گذاری نمادین» را ایفا کرده است.

در سوی دیگر، در ایران نیز روند تقنینی در سال‌های اخیر نشان‌دهنده توجه فزاینده به حمایت از اطفال و نوجوانان است، اما چالش اصلی در سطح اجرا رخ می‌نماید: نبود استانداردهای واحد و تروما-آگاه در مواجهه با کودک، ضعف هماهنگی میان نهادهای قضایی و حمایتی، کمبود سازوکارهای ارجاع منسجم و دشواری تبدیل حقوق قانونی به خدمات عملیاتی. بدین ترتیب، مشابه کانادا، مسئله به «میزان قابلیت اجرا و پاسخ‌گویی» بازمی‌گردد؛ با این تفاوت که در کانادا ناهمگنی بیشتر محصول ساختار چندسطحی حکمرانی و تفاوت‌های استانی است، ولی در ایران، مسئله غالباً به گسست میان تقنین، ظرفیت نهادی و سازوکارهای اجرا مرتبط می‌باشد. روش تحقیق این مقاله تحلیلی-تطبیقی است و با تمرکز بر نقاط تماس کودک بزه‌دیده با نظام عدالت کیفری (پلیس، دادستانی، دادگاه و پس از آن) و نیز شبکه خدمات حمایتی، به ارزیابی انتقادی کارآمدی ابزارهای حمایتی می‌پردازد. در بخش کانادا، علاوه بر تحلیل ناهمگنی خدمات رفاهی-حمایتی، چهار ضعف ساختاری در عدالت کیفری برجسته می‌شود: (۱) زمینه‌های بزه‌دیدگی دومین در دادرسی و محدودیت ابزارهای حفاظتی؛ (۲) ناکفایتی بازدارندگی و کوتاهی برخی احکام در جرایم علیه کودک و امکان آزادی زودهنگام؛ (۳) پیشگیری گزینشی و نامرئی‌سازی برخی آسیب‌های ساختاری و شرکتی مؤثر بر کودکان؛ و (۴) جایگزینی سیاست‌های اجتماعی با راهبردهای انگ‌زنی و تمرکز بر «مجرمان قابل مشاهده». در بخش ایران، تمرکز بر شکاف اجرا و ضرورت پیوند عدالت کیفری با خدمات اجتماعی و حمایتی خواهد بود. نوآوری و هدف عملی این مقاله ارائه چارچوبی برای عبور از «حق‌گذاری» به «حمایت قابل تحقق» است. بر همین اساس، مقاله در پایان مجموعه‌ای از راهکارهای کاربردی و تطبیقی را پیشنهاد می‌کند: تدوین استاندارد ملی حداقلی برای حمایت از کودک بزه‌دیده، ایجاد ضمانت اجرای لایه‌ای و مؤثر، استقرار فرآیند تروما-آگاه کودک، طراحی مسیر ارجاع واحد و میان‌رشته‌ای، داده‌محوری و ارزیابی مستقل، و بازتعریف جبران خسارت به‌مثابه ترمیم. چنین چارچوبی می‌تواند

به سیاست‌گذاران و نهادهای قضایی و حمایتی کمک کند تا حمایت از کودکان بزه‌دیده از سطح اعلام حقوق به سطح خدمات سنجش‌پذیر، پاسخ‌گو و مؤثر ارتقا یابد.

مبانی نظری حقوق شش‌گانه در نظام حقوقی ایران و کانادا

بر اساس اسناد بین‌المللی و قوانین داخلی دو کشور ایران و کانادا، بزه‌دیدگان خاص زیر ۱۸ سال، حقوق بنیادین شش‌گانه‌ای دارند که شامل حق بهره‌مندی از احترام و منزلت انسانی، حق ارائه دیدگاه‌ها و نگرانی‌ها، حق بهره‌مندی از اطلاع‌رسانی، حق بهره‌مندی از تأمین امنیت، کمک و خدمات، و دسترسی به جبران خسارت می‌باشد.

در نظام حقوقی ایران حفظ کرامت کودک در حق بهره‌مندی از احترام و منزلت انسانی، در قانون حمایت از اطفال و نوجوانان ۲۰۲۰، آورده شده است (Zarei & Mohammadi, 2022). در رویه، فرآیندهای سنتی بازجویی همچنان حاکم است. در کانادا، به موجب Criminal Code، دادگاه‌ها مکلف به پرهیز از سؤالات تهاجمی و استفاده از واسطه‌های قضایی برای حفظ احترام کودک هستند (Young & Dhanjal, 2021).

در رابطه با حق ارائه دیدگاه‌ها و نگرانی‌ها می‌توان به ماده ۴ قانون حمایت از اطفال و نوجوانان ایران اشاره نمود، طبق ماده مذکور، کودک حق دارد در تمامی مراحل دادرسی شنیده شود. اما به دلیل فقدان اتاق‌های ویژه مصاحبه و آموزش‌های روان‌شناختی برای قضات، این حق اغلب نمادین باقی می‌ماند. در مقابل، مدل کانادایی با استفاده از (CACS)، تضمین می‌کند که کودک در فضایی ایمن و بدون حضور متهم، دیدگاه‌های خود را بیان کند (Roberts, 2020).

مضمون حق بهره‌مندی از اطلاع‌رسانی، که در ماده ۶ آیین‌نامه اجرایی ایران آمده، بر ضرورت اطلاع‌رسانی به کودک و ولی در عمل، ضعف سیستم‌های اطلاع‌رسانی قضایی، دسترسی به این حق را محدود کرده است. در کانادا، «دفاتر خدمات قربانیان» مکلف‌اند به‌طور مستمر و به زبان ساده، وضعیت پرونده را به قربانی گزارش دهند.

سه حق بهره‌مندی از تأمین امنیت، کمک و خدمات و دسترسی به جبران خسارت، در ایران به دلیل فقدان بودجه دولتی کافی و عدم استقرار کامل مددکاران اجتماعی در دادسراها، در جرایم عمومی با چالش جدی مواجه است. در کانادا، جبران خسارت و حمایت‌های روان‌شناختی به‌عنوان بخشی از هزینه‌های دادرسی تلقی شده و بودجه‌های اختصاصی برای آن پیش‌بینی شده است (Young & Dhanjal, 2021).

جلوه‌های حق‌های بزه‌دیدگان کودکان و نوجوانان در قانون ایران و کانادا

کودکان و نوجوانان بزه‌دیده شایسته بهره‌مندی از حق‌هایی در فرآیند دادگستری جنایی است تا در راستای احقاق حق جبران از گذر دسترسی به دادگستری، بهتر بتواند آثار بزه‌دیدگی خود را جبران و ترمیم کند. مهم‌ترین مصداق‌های حق‌های بزه‌دیده را، به‌ویژه بر پایه ملاک‌های جهانی، می‌توان به شرح زیر معرفی کرد.

حق بهره‌مندی از احترام و رعایت منزلت انسانی

احترام به کرامت انسانی یکی از حق‌های بنیادی بشر است که بر پایه آن، باید با انسان (گذشته از باورها، رنگ، نژاد، متهم بودن یا نبودن) با احترام رفتار شود و شأن و منزلت انسانی او رعایت گردد. بدیهی است که بزه‌دیده نیز از این اصل مهم مستثنی نیست. بازتاب این اصل حقوق بشری به مفهوم‌سازی رفتار دادگرانه در بزه‌دیده‌شناسی حمایتی انجامید، که یکی از ضلع‌های حق‌های بنیادی بزه‌دیدگان است. بر این پایه، رفتار با بزه‌دیدگان باید همراه با همدردی و احترام به کرامت انسانی آنان باشد (Beigi & Ardabili, 2009).

اصل حقوق بشری احترام به کرامت انسانی به قاعده مهم «منع تبعیض» می‌انجامد که به بزه‌دیدگان نیز تسری می‌یابد. «منع تبعیض بر بزه‌دیدگان» ایجاب می‌کند که هرگاه بزه‌دیده به دلیلی، مانند نژاد، سن، جنس، ناتوانی بدنی یا روانی، وضعیت جنسی و مانند این‌ها در آستانه آسیب و زیان باشد، رعایت احترام و توجه ویژه به او اهمیت ویژه پیدا می‌کند. بر این پایه، رفتار همه کسانی که به گونه‌ای با بزه‌دیدگان در ارتباطاند (اعم از افراد، نهادها و سازمان‌های دولتی و غیردولتی)، باید محترمانه، دلسوزانه، بی‌طرفانه و همراه با همدردی و رازداری باشد. رعایت نکردن کرامت انسانی بزه‌دیده یا رفتار نادادگرانه با او یکی از شاخص‌های «قربانیت دومین» است که خود می‌تواند به تکرار بزه‌دیدگی بینجامد.

حق ارائه دیدگاه‌ها و نگرانی‌ها

بزه‌دیده باید حق داشته باشد تا دیدگاه‌ها و نگرانی‌های خود را، به‌ویژه درباره آثار جرم بر خود و هرگاه در نفع شخصی‌اش مؤثر است، در مرحله‌های گوناگون فرآیند دادگستری جنایی بیان کند. بر پایه ملاک‌های جهانی بزه‌دیده‌شناسی، اعمال این حق باید بدون خدشه زدن به حق‌های متهم باشد. یکی از ترتیباتی که سامانه‌های حقوقی برای اجرای این نوع حق به کار می‌برند، بهره‌گیری از فرم‌های «اظهارات بزه‌دیده درباره آثار جرم» است که بزه‌دیده می‌تواند گزارش کاملی از آثار جرم بر خود را تنظیم کرده و به دادگاه ارائه کند. این گزارش ممکن است کتبی یا شفاهی باشد و در هر صورت، باید اطلاعات و خدمات کافی و مناسبی برای ارائه این گزارش در اختیار بزه‌دیده قرار گیرد (Rayejian, 2021).

حق بهره‌مندی از اطلاع‌رسانی

آگاه شدن بزه‌دیده از حق‌های خود یا اطلاع‌رسانی به او در این زمینه، یکی دیگر از حق‌های بزه‌دیده و یکی از مهم‌ترین راه‌های پاسخ‌گویی به نیازهای او است. این آگاه‌سازی، با توجه به مرحله‌های فرایند جنایی و نقش و جایگاه حساس بزه‌دیده در آن، جنبه‌های گوناگونی پیدا می‌کند، از جمله اطلاع‌رسانی درباره نقش و قلمرو خود، زمان‌بندی و روند رسیدگی‌ها و وضعیت پرونده‌های خود، اطلاع‌رسانی درباره روند تحقیقات جنایی. البته این اطلاع‌رسانی در مواردی ضرورت می‌یابد که روند تحقیقات را با خطر یا مشکلی روبه‌رو نسازد (Rayejian, 2019).

حق بهره‌مندی از تأمین امنیت

یکی دیگر از حق‌های بزه‌دیده عبارت است از تأمین امنیت وی و حتی گواهان او در فرآیند دادگستری جنایی. به همین منظور باید تدبیرهایی برای کاهش گرفتاری‌ها و دردهای بزه‌دیده، حفاظت از زندگی خصوصی او هنگام ضرورت، تضمین امنیت خود، خانواده و حتی گواهان او در برابر تهدید و انتقام‌اندیشید. چاره‌اندیشی درباره این تدبیرها، یکی دیگر از راه‌های پاسخ‌گویی به نیازهای بزه‌دیدگان است. تأمین امنیت بزه‌دیده، دست‌کم، نیازمند سه تدبیر حمایت از بزه‌دیده در رویارویی با متهم، حمایت از بزه‌دیده در برابر تهدید و انتقام و در نهایت حفاظت از هویت بزه‌دیده (Yousefi, 2011).

حق بهره‌مندی از کمک و خدمات

بزه‌دیده حق دارد تا از کمک‌های مادی، پزشکی، روان‌شناسانه و اجتماعی بهره‌مند باشد. هدف این کمک‌ها یا خدمات‌رسانی، حمایت و پشتیبانی از بزه‌دیده برای مقابله با آسیب‌ها (به‌ویژه آسیب عاطفی)، مشارکت در فرآیند دادگستری جنایی برای به دست آوردن جبران و به‌طور کلی مقابله با دشواری‌های بزه‌دیدگی اوست. نقش بزه‌دیده در فرآیند دادگستری جنایی ممکن است به گزارش جرم ارتكابی یا گردآوری و ارائه دلیل مربوط باشد، همچنان‌که ممکن است در چارچوب ابتکارهایی مانند پیش‌بینی جرم‌های گذشت‌پذیر در قانون معنا پیدا کند (Rayejian, 2019).

حق دسترسی به دادگستری به منظور بهره‌مندی از جبران

بزه‌دیده همواره حق دارد برای جبران و ترمیم آسیب‌دیدگی یا زیان‌دیدگی خود اقدام کند. این جبران در وهله نخست، عبارت است از جبران خسارت از گذر بزه‌کار (شامل برگرداندن مال به‌دست‌آمده از جرم، پرداخت پول یا هزینه‌هایی که از بزه‌دیدگی ناشی شده، خدمات‌رسانی و...) در وهله دوم حق جبران دربردارنده پرداخت غرامت دولتی در مواردی است که خسارت بزه‌دیده را بزه‌کار جبران نکند و از دیگر منابع (مانند بیمه) نیز جبران آن امکان‌پذیر نشود. افزون بر جبران خسارت و پرداخت غرامت، به‌منزله دو گونه رسمی جبران، بزه‌دیده حق دارد از سازوکارهای غیررسمی جبران (مانند میانجی‌گری و سازش) در چارچوب دادگری ترمیمی نیز بهره‌مند گردد (Rayejian Asli, 2019).

چارچوب انتقادی ظرفیت‌سنجی و آسیب‌سنجی اجرای حمایت از اطفال و نوجوانان بزه‌دیده در ایران

پژوهش حاضر بر این فرض محوری استوار است که مسئله حقوق کودکان و نوجوانان بزه‌دیده در ایران، بیش از آنکه «فقدان قانون» باشد، «فقدان اجرای مؤثر» و «گسست نهادی میان تقنین و واقعیت اجتماعی» است. از این رو، هرچند قانون حمایت از اطفال و نوجوانان مصوب ۲۰۲۰ نسبت به قوانین پراکنده پیشین گامی رو به جلو تلقی می‌شود، اما کارآمدی آن در میدان حمایت از کودکان و نوجوانان بزه‌دیده به‌واسطه ضعف ظرفیت‌های نهادی، ابهام‌های مفهومی، ناهماهنگی مقررات و کم‌رنگ بودن پیوست‌های حمایتی (به‌ویژه در سطح آموزش، مددکاری اجتماعی، سازوکارهای ارجاع و بودجه) با چالش جدی مواجه است (Zarei & Mohammadi, 2022). این واقعیت، مقاله را به سمت یک رویکرد ترکیبی سوق می‌دهد: تحلیل حقوقی-نص‌محور از مواد و نهادهای حمایتی، در کنار جامعه‌شناسی حقوق و زیملوژی (مطالعه آسیب اجتماعی) برای توضیح اینکه چرا متن‌های نسبتاً پیشرو، در بسترهای نهادی و فرهنگی شکننده، به حمایت واقعی از کودکان و نوجوانان بزه‌دیده تبدیل نمی‌شوند.

در این چارچوب، استفاده از رهیافت انتقادی هابرماس، به‌عنوان ابزار تحلیل فرآیند تقنین و اجرای قانون، نقش کلیدی دارد. مطابق نظریه کنش ارتباطی (Tavana, 2011)، قانون زمانی می‌تواند واجد اعتبار اجتماعی و کارکرد حمایتی باشد که در فرآیندی گفت‌وگومحور، مبتنی بر دانش تخصصی و مشارکت ذی‌نفعان شکل گیرد و سپس در زیست‌جهان اجتماعی به زبان قابل فهم و قابل اجرا ترجمه شود. در غیر این صورت، تقنین در مدار عقلانیت ابزاری گرفتار می‌شود؛ قانون به‌جای آنکه ابزار سامان‌دهی و کاهش آسیب باشد، به پاسخ نمادین برای مدیریت افکار عمومی تبدیل می‌گردد؛ پاسخی که ممکن است در سطح متن، مرقی و حمایتی جلوه کند اما در مقام اجرا، یا به علت ضعف زیرساخت‌ها و منابع انسانی، یا به دلیل شروط اثباتی و تفسیری دشوار، اثر حمایتی‌اش برای کودکان و نوجوانان بزه‌دیده فرسوده شود. به بیان دیگر، بخشی از ناکامی حمایت از کودکان و نوجوانان بزه‌دیده در ایران را باید در «گسست ارتباطی» میان نظام تقنینی-قضایی و دانش‌های لازم (روان‌شناسی رشد، مددکاری، علوم شناختی، آموزش و سلامت عمومی) جست‌وجو کرد؛ گسستی که در نهایت، کودک و نوجوان را در معرض بزه‌دیدگی اولیه و دومین قرار می‌دهد.

۱. ضرورت زیملوژی برای تحلیل حقوق کودک (از عدالت انتزاعی تا کاهش آسیب)

نقطه عزیمت زیملوژی آن است که تمرکز انحصاری بر «جرم» و «مجازات»، بسیاری از اشکال آسیب اجتماعی را پنهان می‌کند؛ آسیب‌هایی که ممکن است از دل سیاست‌های آموزشی، اقتصادی، رفاهی و حتی سازوکارهای اداری تولید شود. در موضوع کودکان و نوجوانان بزه‌دیده، این نکته حساس‌تر است زیرا کودکان و نوجوانان به‌لحاظ زیستی و روانی، محیط‌پذیرتر و آسیب‌پذیرتر از بزرگسالانند و آثار خشونت یا غفلت در آنان غالباً دیرپا و چندلایه است. از این منظر، سیاست جنایی کودک‌محور باید از عدالت کیفری انتزاعی عبور کند و به سمت کاهش

آسیب واقعی حرکت کند (Abbasi Kalimani, 2019). بدین معنا، حتی اگر قانون‌گذار در متن قانون از حمایت سخن بگوید، اما سازوکارهای مدرسه، خانواده، رسانه و خدمات اجتماعی چنان تنظیم نشده باشند که خشونت پنهان را قابل شناسایی و قابل مداخله کنند، کودکان و نوجوانان همچنان در معرض آسیب سیستماتیک خواهند بود.

به همین سبب، در این مقاله مقایسه با کانادا صرفاً مقایسه مواد قانونی نیست، بلکه مقایسه «منظومه حمایتی» است: منظومه‌ای که در آن عدالت کیفری، خدمات حمایتی، پروتکل‌های تروما-آگاه و استانداردهای مصاحبه و حمایت از قربانی، به شکل نهادمند و نسبتاً پایدار عمل می‌کند. در مقابل، در ایران (حتی با وجود تصویب قانون ۲۰۲۰) بسیاری از سازوکارهای حمایتی برای کودکان و نوجوانان بزه‌دیده، یا در حد دستورالعمل باقی می‌ماند یا به سبب نبود بودجه و کمبود نیروی انسانی متخصص، به نحو نابرابر و پراکنده اجرا می‌شود (Zarei & Mohammadi, 2022).

۲. فهم کودک به عنوان پیش شرط سیاست جنایی (زیستی، روان‌شناختی، جامعه‌شناختی)

هر نظام حمایت از کودکان و نوجوانان بزه‌دیده، پیش از هر چیز بر یک تصور نهادی از کودک و نوجوان بنا می‌شود. اگر کودک و نوجوان در دستگاه تقنینی و قضایی همچون بزرگسال کوچک‌جنه فهم شود، طبیعی است که مفاهیمی مانند اراده، رضایت، فهم پیامدها و حتی نحوه واکنش به خشونت به اشتباه با معیارهای بزرگسالانه سنجیده می‌شود. در حالی که یافته‌های علوم شناختی و عصب‌روانشناسی نشان می‌دهد رشد کارکردهای اجرایی، مهارت‌تکانه و تصمیم‌گیری در نوجوانان تدریجی است و مفاهیم حقوقی‌ای مثل «درک»، «تشخیص» و «اراده» اگر بدون شاخص‌های تخصصی و بدون ارزیابی فردی به کار روند، تشتت قضایی و حتی تولید بی‌عدالتی می‌کنند. این نقطه در حقوق ایران به‌ویژه از آن جهت مهم است که برخی مفاهیم کلیدی در قوانین کیفری با واژگان کلی و تا حدی مبهم بیان شده‌اند و همین امر می‌تواند امکان تفسیرهای متعارض را افزایش دهد (Abbasi Kalimani, 2019).

در نتیجه، پرونده شخصیت و ارزیابی‌های تخصصی باید به عنوان پل ارتباطی میان نظام حقوقی و واقعیت روانی-اجتماعی کودک و نوجوان عمل کند. اما اگر پرونده شخصیت به فرم‌های صوری تقلیل یابد (که صرفاً اطلاعات ظاهری و حداقلی را ثبت می‌کند)، کارکرد علمی و حمایتی خود را از دست می‌دهد. تجربه‌های موفق در مداخله مددکاری نشان می‌دهد آنجا که مددکاران با مراجعه میدانی به محیط زندگی کودک و نوجوان، شبکه روابط، الگوهای خشونت و عوامل خطر را شناسایی کرده‌اند و کودک و نوجوان به مشاوره تخصصی سپرده شده، امکان بازگشت او به مسیر عادی زندگی و کاهش رفتارهای آسیب‌زا افزایش یافته است (Amini Khaneh Bargh et al., 2022). بنابراین، یکی از ادعاهای مرکزی این بخش آن است که پرونده شخصیت واقعی نه یک امر تزئینی، بلکه مهم‌ترین تأسیس نوظهور برای کودک‌محور کردن عدالت کیفری در ایران است، به شرط آنکه با اراده اجرایی، آموزش تخصصی و شبکه ارجاع حمایتی پشتیبانی شود.

۳. شکاف تقنین و اجرا (اراده جمعی، بودجه و ظرفیت نهادی)

پافشاری بر اینکه قانون ۲۰۲۰ «به‌تنهایی کافی نیست»، صرفاً یک گزاره انتقادی نیست، بلکه گزارشی از منطق اجرای سیاست عمومی است. سیاست‌های کودک‌محور بدون اراده جمعی و هماهنگی نهادی عملی نمی‌شوند. حتی اگر قانون‌گذار تکلیف گزارش‌دهی، حمایت، یا مداخله را پیش‌بینی کند، مادامی که آموزش عمومی و حرفه‌ای، سازوکارهای امن گزارش‌دهی، حمایت از گزارش‌دهندگان، و ظرفیت مددکاری و خدمات اجتماعی تأمین نشده باشد، قانون یا اجرا نمی‌شود یا به شکل گزینشی و نابرابر اجرا می‌گردد (Zarei & Mohammadi, 2022).

اینجا همان جایی است که نگاه هابرماسی اهمیت پیدا می‌کند: قانون باید در یک گردش ارتباطی میان نهادها و جامعه قرار گیرد و به زبان پروتکل و رویه ترجمه شود؛ در غیر این صورت، در سطح متن باقی می‌ماند (Tavana, 2011).

از منظر تطبیقی، یکی از تفاوت‌های برجسته میان ایران و کانادا، «پیوست نهادی و مالی» سیاست‌های حمایت از قربانیان کودک و نوجوان است. در کانادا، در کنار جرم‌انگاری، شبکه‌ای از خدمات حمایتی، راهنماهای قضایی، و استانداردهای تروما-آگاه برای مصاحبه با کودک و نوجوان و کاهش بزه‌دیدگی دومین شکل گرفته و به‌طور نسبی بودجه و نیروی انسانی آن پشتیبانی می‌شود (Young & Dhanjal, 2021). در ایران، همان‌گونه که نقدهای میدانی نشان می‌دهد، نبود اتاق‌های مصاحبه تخصصی، کمبود متخصصان آموزش‌دیده و محدودیت منابع، سبب می‌شود بسیاری از حقوق پیش‌بینی‌شده در قانون، برای کودکان و نوجوانان بزه‌دیده به حق‌های «نیمه‌جان» یا «مناسبتی» تبدیل شود (Zarei & Mohammadi, 2022).

۴. جرایم جنسی علیه کودک و بحران رضایت (تروما، قدرت و بزه‌دیدگی دومین)

یکی از نقاط پرریسک در نظام‌های حقوقی، تفسیر مفهوم رضایت در جرایم جنسی علیه کودک و نوجوان است. در برخی موارد، استمرار آزار در طول زمان، فقدان آثار جسمی باقی‌مانده، یا تأخیر در گزارش‌دهی به اشتباه به نفع روایت «رضایت» یا «امکان مقاومت» تفسیر می‌شود. این نوع تفسیرها نه تنها از نظر علمی ناسازگار با ادبیات تروماست، بلکه کودکان و نوجوانان بزه‌دیده را در مقام قربانی، دوباره در معرض داوری اخلاقی قرار می‌دهد و بزه‌دیدگی دومین تولید می‌کند. در واقع، واکنش‌های رایج در کودکان و نوجوانان بزه‌دیده (ترس، انجماد، شرم، وابستگی به مرتکب، یا ناتوانی در گزارش‌دهی) بخشی از سازوکارهای بقاست و نباید با رضایت اشتباه گرفته شود.

این چالش در ایران به‌واسطه ابهام‌های تقنینی و پراکندگی مقررات تشدید می‌شود. اگر مقررات مرتبط با آزار جنسی کودکان و نوجوانان به‌گونه‌ای تنظیم شود که در مقام اثبات، بار سنگینی بر دوش کودک و نوجوان قرار گیرد یا معیارهای تشخیص «تجاوز/آزار» در رویه وحدت پیدا نکند، نتیجه آن ناهمسانی در احکام و بی‌اعتمادی به عدالت کیفری خواهد بود (Zarei & Mohammadi, 2022). مقایسه با کانادا نشان می‌دهد که در بسیاری حوزه‌ها، سیاست‌گذار تلاش کرده با استانداردسازی مفاهیم، محدود کردن دفاع مبتنی بر رضایت در سنین پایین، و توسعه راهنمایی‌های تروما-آگاه، از بزه‌دیدگی دومین جلوگیری کند (Young & Dhanjal, 2021). پیام سیاستی این تجربه برای ایران آن است که حمایت از کودکان و نوجوانان بزه‌دیده، صرفاً با شدت مجازات تأمین نمی‌شود؛ بلکه به «درست‌فهمی وضعیت روانی کودک و نوجوان» و «پروتکل‌های اثباتی و مصاحبه‌ای» نیاز دارد.

۵. آشفتگی تقنینی و واگرایی تفسیری (از ماده ۱۷ تا تعارض‌های هنجاری)

در قانون ۲۰۲۰، برخی ابزارهای حمایتی با جرم‌انگاری‌های مبتنی بر تکلیف گزارش‌دهی و ترک فعل همراه شده‌اند (Zarei & Mohammadi, 2022). این رویکرد، در سطح نظری، می‌تواند ظرفیت پیشگیری داشته باشد؛ اما در سطح اجرا، اگر با آموزش عمومی و حمایت نهادی همراه نباشد، به «جرم‌انگاری بی‌پشتوانه» تبدیل می‌شود. همچنین، واژگان کلی و گسترده در برخی مواد می‌تواند موجب تشتت در فهم مخاطبان قانون (معلم، پزشک، مددکار، خانواده) و نیز تشتت در ارزیابی قضایی گردد (Zarei & Mohammadi, 2022).

از سوی دیگر، تعارض‌های هنجاری - به‌ویژه در نسبت میان جرم‌انگاری کودک‌آزاری و برخی توجیهات سنتی درباره تنبیه - می‌تواند اجرای حمایت را از درون تضعیف کند. اگر در عمل، بخشی از خشونت به‌عنوان «تأدیب» عادی‌سازی شود، کودک و نوجوان نه تنها از حمایت کیفری محروم می‌گردد، بلکه در زیست‌جهان خانواده و مدرسه، خشونت را طبیعی و قابل تحمل می‌آموزد (Abbasi Kalimani, 2019). راه‌حل

این وضعیت، به جای تقابل خام با سنت، می‌تواند در «فقه پویا» و بازتفسیر قواعد حمایتی برای تقدم مصلحت و امنیت کودکان و نوجوانان جست‌وجو شود؛ امری که در صورت ورود کارشناسی و گفت‌وگو میان فقه، حقوق و علوم رفتاری، امکان عملیاتی شدن بیشتری دارد.

۶. آسیب‌های ساختاری رفاهی و اداری (حمایت تبعیض‌آمیز)

حمایت از کودکان و نوجوانان بزه‌دیده صرفاً با قواعد کیفری شکل نمی‌گیرد؛ دسترسی به بیمه سلامت، خدمات درمانی، مشاوره، و حمایت‌های اجتماعی بخشی از «حق ترمیم» و «توان بخشی» است. در این سطح، هر شرط اداری که گروهی از کودکان و نوجوانان (مانند کودکان غیرایرانی) را عملاً از دسترسی به خدمات پایه محروم کند، به معنای تولید آسیب ساختاری است؛ آسیبی که ممکن است خود به افزایش بزه‌دیدگی بینجامد (Zarei & Mohammadi, 2022). از منظر زمیولوژیک، این محرومیت‌ها نوعی «آسیب نهادی» محسوب می‌شود؛ زیرا کودک و نوجوان را در معرض خطرهای پیشینی قرار می‌دهد و ظرفیت او برای خروج از چرخه خشونت را کاهش می‌دهد (Abbasi Kalimani, 2019).

همچنین در حوزه‌هایی نظیر اهدای عضو، هر استثنا یا مجوزی که بدون سازوکار محکم ارزیابی پزشکی-اخلاقی و بدون تضمین «مصلحت عالی» کودک و نوجوان طراحی شود، می‌تواند به خطرهای دیرپا برای سلامت او بینجامد (Zarei & Mohammadi, 2022). بنابراین، استانداردهای حمایتی باید نه تنها کیفری، بلکه رفاهی و پزشکی-اخلاقی باشند.

۷. فرزندخواندگی (کودکان بی سرپرست یا بدسرپرست)

در بحث کودکان و نوجوانان بی سرپرست یا بدسرپرست، قانون‌گذاری باید دو هدف را هم‌زمان محقق کند: (۱) کاهش آسیب از طریق انتقال کودک و نوجوان به محیط خانوادگی امن و برخوردار از پیوند عاطفی؛ (۲) پیشگیری از سوءاستفاده از کودک و نوجوان در پوشش سرپرستی. نظریه پیوند اجتماعی هیرشی می‌تواند در اینجا توضیح‌دهنده باشد: هرچه پیوند کودک و نوجوان با خانواده، مراقبت و نظارت افزایش یابد، احتمال لغزش به رفتارهای پرخطر و آسیب‌دیدگی دومین کاهش می‌یابد (Safara et al., 2024). از این زاویه، توسعه نهاد فرزندخواندگی (از جمله پذیرش توسط زنان مجرد) می‌تواند واجد کارکرد حمایتی باشد، مشروط بر آنکه معیارهای صلاحیت، حمایت‌های پس‌سرپرستی و نظارت تخصصی به‌طور واقعی اجرا شود.

با این حال، برخی قواعد و استثنائات می‌تواند ریسک‌آفرین باشد: ثبت وضعیت فرزندخواندگی در اسناد هویتی می‌تواند به برجسب‌زنی و نقض حریم خصوصی بینجامد (Safara et al., 2024). نیز برخی مقررات (از جمله امکان ازدواج سرپرست با فرزندخوانده) از منظر حقوق کودک و نوجوان و امنیت روانی او نیازمند نقد و بازنگری است (Safara et al., 2024). همچنین، هر خلأ نظارتی در خروج کودک و نوجوان از کشور، به‌ویژه در سنین پایین، می‌تواند نگرانی‌های بهره‌کشی و قاچاق را افزایش دهد (Safara et al., 2024). نتیجه آنکه سیاست حمایتی در این حوزه باید هم «پیوندساز» باشد و هم «ریسک‌مدار»؛ یعنی هم امکان خانواده‌مندی را تقویت کند و هم نظارت تخصصی و قضایی را بر نقاط پرخطر افزایش دهد.

۸. اصلاحات کیفری واکنشی و مسئله اثبات (از بازدارندگی نمادین تا حمایت مؤثر)

در پرونده‌های قتل کودک توسط پدر یا خشونت‌های شدید خانوادگی، اصلاحات کیفری معمولاً تحت فشار افکار عمومی و با هدف بازدارندگی انجام می‌شود. اما هرگاه متن اصلاحی به شرط‌هایی متکی شود که اثبات آن در عمل دشوار است - مانند شرط «علم مرتکب به عدم قصاص» - بازدارندگی به سطح نمادین سقوط می‌کند و ضمانت اجرای حمایتی، در میدان قضایی تضعیف می‌شود (Abbasi Kalimani, 2019).

علاوه بر این، حمایت از کودکان و نوجوانان باقی‌مانده در خانواده، صرفاً با تشدید مجازات قاتل تأمین نمی‌شود؛ بلکه مستلزم سازوکارهای فوری برای ارزیابی خطر، محدودیت تماس، و بازتنظیم حضانت/ولایت بر مبنای امنیت کودک و نوجوان است. این همان جایی است که تجربه‌های نظام‌های کودک‌محور (از جمله کانادا) بر پیوند پاسخ کیفری با پاسخ حمایتی و مدیریت خطر تأکید می‌کنند (Young & Dhanjal, 2021).

۹. مدرسه، فشار ساختاری و خشونت پنهان (کافی نبودن سیاست کیفری به تنهایی)

بخشی از افزایش بزه‌دیدگی کودکان و نوجوانان را باید در سطح «آسیب‌های پنهان و ساختاری» دید: خشونت که لزوماً در قالب جرم کلاسیک ثبت نمی‌شود، اما شخصیت کودک و نوجوان را تخریب می‌کند. نظام آموزشی آزمون‌محور و فشارزا، که سعادت کودک و نوجوان را به رقابت فرساینده و انباشت اطلاعات تقلیل می‌دهد، می‌تواند به فرسایش سلامت روان، پرخاشگری، اضطراب مزمن و نهایتاً آمادگی برای چرخه‌های خشونت در آینده منجر شود. تجربه‌های آموزشی نیز نشان می‌دهد بسیاری از والدین و مربیان، پس از مواجهه با آموزش حقوق کودک و نوجوان، متوجه می‌شوند که رفتارهای روزمره‌شان واجد مصادیق خشونت علیه کودک و نوجوان بوده است؛ این یعنی پیشگیری مؤثر، بدون آموزش عمومی و اصلاح گفتمان اجتماعی ممکن نیست. در نتیجه، مقاله حاضر بر «هم‌افزایی» میان حقوق کیفری، نظام آموزشی، خدمات اجتماعی و گفتمان عمومی تأکید می‌کند؛ زیرا حمایت از کودکان و نوجوانان بزه‌دیده پروژه‌ای صرفاً قضایی نیست، بلکه پروژه‌ای اجتماعی-نهادی است.

جمع‌بندی این بخش آن است که نظام حقوقی ایران در سال‌های اخیر از حیث تقنین، در مسیر توسعه حمایت از کودکان و نوجوانان بزه‌دیده حرکت کرده است؛ با این حال، چالش اصلی در سه سطح بروز می‌کند: (۱) ابهام‌های مفهومی و آشفتگی مقرراتی که به تشتت رویه و امکان بزه‌دیدگی دومین منجر می‌شود (Zarei & Mohammadi, 2022)؛ (۲) تعارض‌های هنجاری و فرهنگی که خشونت را در زیست‌جهان خانواده و مدرسه عادی‌سازی می‌کند (Abbasi Kalimani, 2019)؛ (۳) ضعف ظرفیت نهادی و اجرایی، به‌ویژه در پرونده شخصیت واقعی، مددکاری، شبکه ارجاع، استانداردهای تروما-آگاه و پیوست بودجه‌ای. بدین ترتیب، تمایز اصلی میان ایران و کانادا در این مقاله، نه در وجود یا عدم وجود قانون، بلکه در درجه نهادمندی اجرا و ترجمه حقوق به خدمات و پروتکل‌های عملی صورت‌بندی می‌شود. نتیجه سیاستی روشن است: اگر اراده جمعی و نهادی برای اجرای قوانین شکل گیرد و پرونده شخصیت و مددکاری به‌صورت واقعی وارد فرآیند عدالت شود، می‌توان حتی با ظرفیت‌های همین قوانین موجود نیز از بخش قابل توجهی از بزه‌دیدگی کودکان و نوجوانان پیشگیری کرد.

ناهمگنی حمایت از کودکان زیر ۱۸ سال، کاستی‌های عدالت کیفری کانادا و اثرگذاری یا محدودیت‌های منشور حقوق قربانیان

اگر در تحلیل‌های پیشین روشن شد که «حمایت از کودک و نوجوان بزه‌دیده» صرفاً محصول تقنین نیست، بلکه تابع ظرفیت‌های نهادی، بودجه‌ای، فرهنگی و اجرایی است، مطالعه کانادا نیز همین گزاره را با یک تفاوت تعیین‌کننده بازتولید می‌کند؛ در کانادا فدرالیسم خود به سازوکار تولید ناهمگنی حمایتی تبدیل می‌شود. نتیجه آن است که کودک زیر ۱۸ سال، در سطح حقوق کیفری ممکن است با قواعد نسبتاً واحدی روبه‌رو باشد، اما در سطح خدمات حمایتی، عملاً با نقشه‌ای چندپاره از دسترسی‌ها مواجه است؛ نقشه‌ای که در آن کیفیت حفاظت، سرعت ارجاع به خدمات، حساسیت تروما-آگاه، و حتی قابلیت شنیده شدن قربانی، به محل زندگی و ظرفیت استان گره می‌خورد (Young & Dhanjal, 2021). این همان نقطه‌ای است که سیستم (بوروکراسی عدالت-رفاه) می‌تواند زیست‌جهان کودک را مستعمره کند: کودک از سوژه حق‌مند به ابزار پرونده تقلیل می‌یابد و حمایت از سطح اخلاقی-حقوقی به سطح اداری-نمادین تنزل می‌کند.

۱. فدرالیسم و «جغرافیای نابرابری حمایتی»: کودک زیر ۱۸ سال و چندپارگی خدمات

صلاحیت قانون جزا در حیطه فدرال تعریف می‌شود. اما بخش بزرگی از حوزه‌هایی که زندگی روزمره کودک بزه‌دیده را قابل تحمل یا غیرقابل تحمل می‌کنند (از جمله سلامت، خدمات اجتماعی، رفاه کودک، اموال و حقوق مدنی)، در صلاحیت استان‌ها قرار می‌گیرد. پیامد عملی این تقسیم صلاحیت آن است که کودک و نوجوان زیر ۱۸ سال، نه با یک نظام حمایتی ملی، بلکه با چندین رژیم حمایتی استانی-ایالتی مواجه است که از حیث منابع، استانداردها، و سازوکارهای ارجاع-مراقبت، فاصله معنادار دارند (Ahmadi & Hassan Mehdi, 2017). در این چارچوب، حمایت از قربانی کودک، از یک «حق» به یک «ظرفیت» تبدیل می‌شود: حق اطلاعات یا حفاظت وقتی معنا دارد که پلیس آموزش تروما-آگاه دیده باشد، دادگاه ابزارهای حفاظتی (CCTV، ورودی یا اتاق انتظار امن، همراه حمایتی) داشته باشد، خدمات سلامت روان و مددکاری قابل دسترس باشد، و نظام رفاه کودک توان مداخله سریع داشته باشد (Young & Dhanjal, 2021). بنابراین فدرالیسم، اگرچه در نظریه می‌تواند به تنوع سیاستی و نوآوری محلی کمک کند، در عمل ممکن است به ناهمگنی حمایتی و «تبعیض جغرافیایی دسترسی» منجر شود: کودک آسیب‌دیده در یک استان، همان سطح حمایت عملی را دریافت نمی‌کند که کودک در استانی دیگر دریافت می‌کند.

۲. چهار نقطه ضعف ساختاری عدالت کیفری کانادا و مسیرهای قربانی‌سازی کودک

نقطه ضعف نخست: دادستانی/دادگاه و بازتولید «بزه‌دیدگی دومین»

عدالت کیفری زمانی که کودک را وارد فرآیند رسیدگی می‌کند باید هم‌زمان دو تعهد را حمل کند، محاکمه منصفانه برای متهم و پیشگیری از بزه‌دیدگی دومین برای کودک. نقطه شکست جایی است که کودک، به‌جای صاحب حق، به محمل اثبات تبدیل می‌شود.

الف) مواجهه حضوری/دیداری با متهم

در پرونده‌های خشونت یا جرائم جنسی، مواجهه مستقیم کودک با متهم می‌تواند تجربه تروما را احیا کند و واکنش‌هایی مانند انجماد، سکوت یا تناقض‌گویی را تشدید کند؛ واکنش‌هایی که نباید به‌عنوان عدم اعتبار قربانی تعبیر شوند (Young & Dhanjal, 2021). کمبود ابزارهای فنی یا فضای امن در برخی حوزه‌ها (مانند محدودیت تجهیزات مدار بسته، اتاق انتظار مشترک، راهروهای بدون حفاظت) دقیقاً مصداق «آسیب نهادی» است: سیستم ادعای حفاظت دارد، اما از حیث امکانات، خود به منبع آسیب بدل می‌شود.

ب) بازجویی مستقیم و سازوکارهای ترس‌افزا

تداوم الگوی بازجویی کلاسیک (به‌ویژه توسط دفاع) کودک را در موقعیت «اثبات قربانی بودن» می‌نشانند. از منظر هابرماس، اینجا عقلانیت ارتباطی جای خود را به عقلانیت ابزاری می‌دهد؛ کودک نه سوژه گفت‌وگو، بلکه ابزار تولید دلیل است. راهکارهایی مانند بازجویی توسط متخصص بی‌طرف آموزش‌دیده یا قاضی آموزش‌دیده، تلاش برای کاهش همین گسست است (Tavana, 2011).

ج) غرامت یا جبران خسارت کم‌اثر

وقتی جبران خسارت عملی و قابل وصول نباشد، پیام نمادین آن برای قربانی کودک روشن است. سیستم برای ساختن پرونده کارآمد است، اما برای ترمیم آسیب، ناتوان یا کم‌اراده. در منطق زیمولوژیک، این یعنی حاشیه‌نشین شدن آسیب در برابر جرم‌محوری (Young & Dhanjal, 2021).

نقطه ضعف دوم، حمایت تنبیهی ناکافی و کوتاهی احکام یا بازگشت زودهنگام

در تجربه قربانی، «امنیت» معادل صدور حکم نیست؛ امنیت یعنی دور شدن واقعی تهدید از میدان زندگی. با این حال، برخی چارچوب‌های مجازات و آزادی مشروط می‌تواند این امنیت را تضعیف کند. برای نمونه، مجازات‌های حداکثری یا حداقلی معینی را مقرر می‌کند، اما تجربه قربانی محور نشان می‌دهد که وزن روانی احتمال بازگشت مرتکب می‌تواند تروما را ادامه‌دار کند.

نقطه ضعف سوم، پیشگیری گزینشی و نامرئی‌سازی آسیب‌های بزرگ‌تر

سیستم عدالت کیفری تعیین می‌کند چه چیزی جرم قابل دیدن است و چه چیزی در مقام آسیب اجتماعی نامرئی می‌ماند. پیگرد آسان‌تر بزهکاری خیابانی در برابر دشواری شناسایی یا مجازات آسیب‌های شرکتی یا تنظیم‌گری ناکارآمد، باعث می‌شود بخشی از آسیب‌هایی که کودکان تجربه می‌کنند (ریسک‌های محیطی، ناایمنی شهری، فقر ساختاری) کمتر در زبان رسمی جرم بازنامایی شود و در نتیجه حمایت متناسب نیز کمتر شکل بگیرد (Young & Dhanjal, 2021).

نقطه ضعف چهارم: جایگزینی سیاست‌های عمومی با انگ‌زنی و مجازات «قربانیان هدفمند»

وقتی سرمایه‌گذاری بر رفاه کودک، سلامت روان، آموزش و پیشگیری کاهش می‌یابد، سیستم تمایل پیدا می‌کند قابل مشاهده‌ترین سوژه‌ها را هدف بگیرد و در بسیاری موارد، این سوژه‌ها خود نوجوانان‌اند. این همان عدم تقارن شهروندی است؛ دولت در تکالیف حمایتی عقب می‌نشیند، اما در تنبیه و کنترل پیش‌دستی می‌کند. از منظر هابرماس، این وضع، نشانه چیرگی عقلانیت ابزاری و مدیریت نمادین مسئله اجتماعی است. نتیجه می‌تواند چرخه‌ای باشد که در آن کودک بزه‌دیده، در غیاب ترمیم، به نوجوان خشمگین و سپس به سوژه بزهکار قابل مشاهده تبدیل می‌شود (Tavana, 2011).

۳. منشور حقوق قربانیان کانادا (CVRA/CVBR) (پیشروی حقوقی در کنار محدودیت اجرایی)

از منشورهای استانی تا منشور فدرال

منشورهای حقوق قربانیان در سطح استانی یا ایالتی حدود سه دهه سابقه داشته‌اند، اما تصویب منشور فدرال (در قالب لایحه C-32 و سپس Canadian Victims Bill of Rights / CVRA) نقطه عطفی بود، برای نخستین بار حقوق قربانیان به صورت نسبتاً جامع در قانون فدرال صورت‌بندی شد. این جابجایی، از منظر نمادین و نهادی اهمیت دارد: حقوق قربانی دیگر صرفاً توصیه سیاستی یا اخلاق اداری نیست که بتوان آن را به سادگی نادیده گرفت؛ بلکه وارد قلمرو استانداردگذاری ملی می‌شود و می‌تواند حداقلی از ادب، شفقت و احترام را به عنوان انتظار رسمی تثبیت کند (Young & Dhanjal, 2021).

چهار ستون منشور حقوق بشر

منشور فدرال بر چهار حق بنیادین تمرکز دارد: (۱) حق اطلاعات؛ (۲) حق حفاظت؛ (۳) حق مشارکت؛ (۴) حق درخواست جبران خسارت. بسیاری از این اصول پیش‌تر در بیانیه اصول اساسی کانادا در سال ۲۰۰۱ وجود داشته و در چارچوب جدید تثبیت شده‌اند.

دو حذف معنادار تنوع قربانی و کاهش ناراحتی

طبق متنی که شما افزودید، دو اصل مهم که در برخی منشورهای استانی پررنگ‌تر بوده‌اند، در نسخه فدرال کم‌رنگ یا حذف شده‌اند:

الف) الزام به انجام اقدامات معقول برای به حداقل رساندن ناراحتی قربانی؛

ب) الزام به اینکه نیازها، نگرانی‌ها و تنوع قربانیان در توسعه و ارائه برنامه‌ها و خدمات (از جمله آموزش) در نظر گرفته شود.

از منظر انتقادی، این حذف‌ها اهمیت نمادین دارند: سیستم می‌پذیرد قربانی حق دارد، اما حاضر نیست به همان شدت، بار نهادی یا هزینه‌ای تروما-آگاه کردن فرآیند را تعهد کند. به بیان دیگر، منشور در سطح حق‌گذاری جلو می‌رود، اما در سطح سازوکارهای الزام‌آور کاهش آسیب، محتاط می‌ماند (Eslami et al., 2022).

حق «شنیده شدن» و محدودیت‌های شکایت یا ضمانت اجرا

CVRA به قربانیان اجازه می‌دهد دیدگاه خود را درباره تصمیم‌هایی که ممکن است بر حقوقشان اثر بگذارد بیان کنند و مقرر می‌کند مقامات آن را مورد بررسی قرار دهند. با این حال، قانون هم به صورت صریح و هم ضمنی، دایره ضمانت اجرا را محدود می‌کند:

• مانند منشورهای استانی، تصریح می‌شود که نقض حق، خودبه‌خود سبب ایجاد دعوی جدید، حق دریافت خسارت یا حق تجدیدنظرخواهی نمی‌شود.

• همچنین اشاره می‌کند که هیچ چیز در این قانون نباید به عنوان «اعطا یا سلب جایگاه از هر قربانی» تفسیر شود.

این یعنی منشور، قربانی را «دارنده حق اداری» می‌سازد، اما او را الزاماً به «طرف دارای ابزار مؤثر برای پیگیری نقض حق» تبدیل نمی‌کند. از منظر جامعه‌شناسی حقوق، این دقیقاً همان شکاف میان «حق» و «قدرت پیگیری حق» است؛ شکافی که می‌تواند منشور را از یک ابزار ترمیمی به یک ابزار نمادین نزدیک کند، مگر آنکه نهادهای اجرایی آن را با دستورالعمل‌ها و بودجه و آموزش پُر کنند (Eslami et al., 2022).

مشکل فدرالیسم در دل منشور

دفتر بازرس فدرال قربانیان جرم به عنوان مسیر بررسی شکایات مرتبط با تخلفات توسط سازمان‌های فدرال ایجاد شده است (در کنار فرآیندهای داخلی برخی سازمان‌ها) اما الزاماً برای سازمان‌های استانی (که عملاً بخش مهمی از اجرای عدالت کیفری را به دوش می‌کشند) برای ایجاد فرآیند شکایت مشابه وضع نشد. بنابراین قربانی‌ای که احساس کند حقوقش توسط یک نهاد استانی نقض شده، غالباً باید به سازوکار شکایت همان استان متوسل شود. این همان نقطه‌ای است که فدرالیسم، ظرفیت منشور را قطعه‌قطعه می‌کند، منشور در سطح فدرال استاندارد می‌گذارد، اما در سطح استانی، ضمانت اجرای یکدست تولید نمی‌کند (Akhavan, 2021).

اثرگذاری واقعی اما محدود

با وجود دامنه محدود و ضعف ضمانت اجرا، شما اشاره کردید CVRA در دست کم ۳۰ مورد توانسته بر تصمیمات به نفع قربانی اثر بگذارد؛ از جمله:

• جلوگیری از انتشار اطلاعات حساس؛

• حفاظت از پیام‌ها و تصاویر خصوصی؛

• اطمینان از اطلاع‌رسانی تاریخ دادگاه؛

• حفاظت قربانی از مداخله ناخواسته بازپرس/دفاع؛

• امکان ارائه «بیانیه اثر قربانی» توسط اعضای خانواده از طرف قربانی.

این مصادیق نشان می‌دهد منشور می‌تواند به اهرم تبدیل شود؛ اهرمی برای تغییر رویه‌های خرد قضایی و اداری و تقویت صدا و امنیت قربانی. اهمیت این موضوع برای کودک و نوجوان بزه‌دیده دوچندان است، چون کودکان بیش از بزرگسالان در معرض خاموش شدن در فرآیند رسمی‌اند (Akhavan, 2021).

۴. حمایت قانون فدرال از جوانان یا قربانیان در معرض خطر (شنیده شدن در اقرار به جرم و امکان مانداموس)

در امتداد بحث منشور، نکته‌ای که شما افزودید این است که CVRA:

• به قربانیان حق خاص برای شنیده شدن در توافقات اقرار به جرم می‌دهد؛

• یک حق عمومی برای مشورت یا ارتباط با دادستان‌ها را به رسمیت می‌شناسد.

همچنین اشاره شده که اگر حق شنیده شدن نقض شود، قربانی می‌تواند از طریق مانداموس (درخواست دستور قضایی برای انجام وظیفه قانونی) پیگیری کند و حتی درخواست بازگشایی یا بازنگری توافق را مطرح کند. افزون بر این، بسیاری از استان‌ها نیز در قوانین یا اسناد شبه‌قانونی خود، حق مشورت یا حق شنیده شدن پیش از پذیرش اقرار توسط دادگاه را به درجات مختلف پذیرفته‌اند و دادگاه‌ها در برخی موارد برای تضمین رعایت حقوق قربانی، امکان رد توافق یا بازگشایی غیررسمی جلسه را داشته‌اند.

از منظر انتقادی، این سازوکار یک تصحیح حداقلی عدم تقارن است: در فرآیندهایی مثل plea bargain که سرعت و کارآمدی سیستم را تقویت می‌کند، خطر حذف قربانی بالاست و حق شنیده شدن، تلاشی است برای اینکه قربانی (از جمله کودک و خانواده) صرفاً خبرشونده نباشد، بلکه مخاطب تصمیم هم محسوب شود (Akhavan, 2021).

نتیجه‌گیری

این پژوهش تطبیقی نشان داد حمایت از کودکان و نوجوانان بزه‌دیده در ایران و کانادا، علی‌رغم تفاوت‌های ساختاری و پیشینه‌های تقنینی، در یک نقطه مشترک به بن‌بست می‌رسد: شکاف میان حق مقرر و حمایت محقق. در ایران، این شکاف بیشتر به شکل گسست قانون و اجرا و ضعف سازمان‌یافتگی خدمات حمایتی (سلامت روان، مددکاری، حمایت آموزشی، سرپناه و حفاظت) نمایان می‌شود؛ یعنی قواعد حمایتی، لزوماً به مسیر عملی دسترسی کودک به خدمت تبدیل نمی‌شوند. در کانادا، مسئله غالباً از مسیر ناهمگنی حمایتی ناشی از فدرالیسم و پراکندگی استانداردهای استانی رخ می‌دهد؛ به نحوی که کودک زیر ۱۸ سال بسته به استان یا قلمرو و ظرفیت نهادی محلی، تجربه‌ای متفاوت از حفاظت، اطلاع‌رسانی، همراهی و خدمات ترمیمی خواهد داشت. بنابراین، در هر دو نظام، پرسش محوری به جای آیا حق به رسمیت شناخته شده است؟ باید این باشد که، آیا حق به سازوکار اجرایی، قابل سنجش و پاسخ‌گو ترجمه شده است؟

از منظر تحلیلی، کانادا با منشور فدرال حقوق قربانیان (CVRA/CVBR) توانسته است چهار حق بنیادین قربانی (اطلاعات، حفاظت، مشارکت، جبران خسارت) را در سطح قانون تثبیت کند و در برخی موارد، بهبودهای واقعی در رویه‌های خرد ایجاد نماید. با این حال، محدودیت ضمانت اجرا (عدم ایجاد حق دعوی یا خسارت صرفاً به دلیل نقض حق) و چندپارگی مسیرهای شکایت در سطح استانی باعث می‌شود منشور، بیش از آنکه یک ابزار الزام‌آور ترمیمی باشد، در بسیاری موقعیت‌ها نقش اهرم نرم ایفا کند. در ایران نیز حتی اگر جهت‌گیری قانون‌گذار به حمایت از کودک قابل مشاهده باشد، مادامی که برنامه اجرایی، بودجه مشخص، آموزش تخصصی و نظارت مؤثر در نقطه تماس‌های اصلی (پلیس، دادسرا، پزشکی قانونی، دادگاه و خدمات اجتماعی) وجود نداشته باشد، حمایت در سطح متن باقی می‌ماند و کودک در معرض بزه‌دیدگی دومین (تکرار روایت‌گری، مواجهه آسیب‌زا با متهم، پرسش‌گری نامتناسب، افشای اطلاعات و فرسایش روانی) قرار می‌گیرد. بر این اساس، محور اصلاح در هر دو کشور نه صرفاً تکثیر مقررات، بلکه یکپارچه‌سازی نظام حمایت و افزودن لایه‌های پاسخ‌گویی است.

این پژوهش یک بسته راهکار کاربردی تطبیقی را پیشنهاد می‌کند:

استاندارد ملی حداقلی الزام‌آور برای حمایت از کودک بزه‌دیده: در کانادا از طریق توافقات بین‌دولتی یا مشروط‌سازی بودجه فدرال به رعایت حداقل استانداردها و در ایران از طریق آیین‌نامه‌های اجرایی و دستورالعمل‌های واحد قضایی-اجرایی. این استاندارد باید شامل حداقل‌های حفاظت در دادگاه (عدم مواجهه، شهادت از راه دور، همراه حمایتی)، حداقل‌های زمان‌بندی ارجاع به خدمات و قواعد محرمانگی اطلاعات باشد.

ضمانت اجرای لایه‌ای و سریع: ایجاد مسیر شکایت ساده و زمان‌مند (سطح اداری)، مرجع نظارتی مستقل با اختیار الزام به اصلاح رویه (سطح نظارتی)، و امکان دستور قضایی برای انجام تکالیف حمایتی مشخص (سطح قضایی). چنین طراحی‌ای، در کانادا محدودیت‌های CVRA را جبران می‌کند و در ایران مانع از بی‌اثر شدن حقوق حمایتی می‌شود.

پروتکل واحد فرآیند تروما-آگاه کودک: کاهش تعداد دفعات مصاحبه، استفاده از مصاحبه‌گر متخصص، کنترل شیوه پرسش‌گری، و پیش‌بینی بسته‌های حفاظتی برای کودک و خانواده. این پروتکل باید به آموزش اجباری برای پلیس، دادستان‌ها و قضات پیوند بخورد.

مسیر ارجاع واحد و تیم میان‌رشته‌ای: کودک بزه‌دیده باید با یک درگاه واحد وارد حمایت شود و از همان نقطه به خدمات سلامت روان، مددکاری، حمایت آموزشی و حمایت حقوقی هدایت گردد. در کانادا این اقدام می‌تواند ناهمگنی استانی را کاهش دهد؛ در ایران می‌تواند خلأ هماهنگی بین قوه قضاییه، بهزیستی، آموزش و سلامت را پوشش دهد.

بازتعریف جبران خسارت به‌مثابه ترمیم: تمرکز بر درمان و توان‌بخشی، حمایت آموزشی و حفاظت از حریم خصوصی (به‌ویژه در پرونده‌های دیجیتال) به‌عنوان شکل‌های مؤثرتر جبران برای کودک، در کنار سازوکارهای مالی.

جمع‌بندی آنکه موفقیت سیاست جنایی حمایتی در هر دو نظام، با یک معیار قابل دفاع سنجیده می‌شود: کاهش قابل سنجش بزه‌دیدگی دومین و افزایش دسترسی واقعی کودک به حمایت. این هدف تنها با تبدیل «حق» به «خدمت استاندارد، پاسخ‌گو و قابل ارزیابی» محقق می‌شود؛ گذاری که هم برای ایران (کاهش شکاف اجرا) و هم برای کانادا (کاهش ناهمگنی فدرالی) ضروری است. شرط ارتقای حمایت از کودکان و نوجوانان بزه‌دیده در ایران و کانادا، حرکت از حمایت مبتنی بر اعلام حق به سمت حمایت مبتنی بر استاندارد اجرایی و پاسخ‌گویی نهادی است. در صورت تحقق این گذار، امکان کاهش قابل سنجش بزه‌دیدگی دومین، ارتقای اعتماد قربانی به نهادهای رسمی و افزایش کارآمدی عدالت کیفری در ایفای نقش حمایتی خود فراهم خواهد شد.

بر این اساس، راهبردهای تطبیقی قابل دفاع عبارت‌اند از: تعیین استاندارد ملی حداقلی الزام‌آور برای حمایت از کودک بزه‌دیده، طراحی ضمانت اجرای لایه‌ای (اداری، نظارتی و قضایی) برای حقوق قربانی، استقرار فرآیند تروما-آگاه کودک در پلیس و دادگاه، پیوند عدالت کیفری با خدمات اجتماعی از طریق مسیر ارجاع واحد، و بازتعریف جبران خسارت به‌مثابه ترمیم (درمان، حمایت آموزشی و حفاظت از حریم خصوصی) نه صرفاً پرداخت مالی. نتیجه نهایی آن است که معیار موفقیت هر دو نظام، نه تعداد قواعد حمایتی، بلکه میزان تبدیل حق به خدمت قابل دسترس و کاهش قابل سنجش آسیب نهادی در تجربه زیسته کودک است.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ‌گونه تضاد منافی وجود ندارد.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

حامی مالی

EXTENDED SUMMARY

The protection of child and adolescent victims constitutes one of the most important indicators of the substantive effectiveness of criminal justice systems, because the formal recognition of victims' rights does not necessarily guarantee their actual realization in judicial and welfare practice. Children who experience victimization may suffer not only from the immediate consequences of the offense but also from secondary victimization during reporting, investigation, prosecution, trial, sentencing, and post-trial processes. Repeated interviews, inappropriate questioning, direct confrontation with the accused, disclosure of personal information, lengthy judicial proceedings, inadequate access to psychological and social services, and ineffective compensation mechanisms may intensify the original harm and weaken children's confidence in formal institutions. Contemporary victimological approaches therefore emphasize that the protection of child victims must extend beyond the declaratory recognition of rights and must include institutional arrangements capable of translating legal entitlements into accessible, measurable, and trauma-informed services. In this context, the present study comparatively and critically examines the protection of child and adolescent victims in Iran and Canada, focusing on the gap between formally recognized rights and their practical implementation. The study is based on the premise that children possess a set of fundamental rights within criminal justice processes, including the right to dignity and respectful treatment, the right to express views and concerns, the right to information, the right to security and protection, the right to assistance and specialized services, and the right to access justice and reparation. These rights are closely connected to the broader principle of the inherent dignity of children and to the requirement that children's specific vulnerabilities be recognized within legal and institutional decision-making (Beigi & Ardabili, 2009; Zarei & Mohammadi, 2022). The right of child victims to be heard is particularly important because participation can prevent their reduction to passive evidentiary objects and can strengthen their procedural agency, provided that such participation occurs in a manner compatible with their age, psychological condition, and best interests (Rayejian Asli & Razaghi Mousavi, 2021). Accordingly, the main objective of the study is to determine why legal rights do not consistently produce effective protection in either Iran or Canada and to identify the institutional, financial, cultural, procedural, and federal factors that contribute to this implementation gap.

The theoretical framework of the study combines supportive victimology, the sociology of law, critical theory, and zemiology in order to move beyond a narrow doctrinal analysis of statutory provisions. From a supportive victimological perspective, respect for human dignity requires that victims be treated compassionately, impartially, confidentially, and without discrimination throughout the criminal process, particularly when they are children whose age, dependency, or psychological vulnerability may increase their exposure to further harm (Beigi & Ardabili, 2009). The right to information similarly functions as a practical condition for meaningful participation, because victims cannot exercise procedural rights effectively when they lack understandable information concerning their role, the progress of investigations, court proceedings, available protective measures, or avenues of redress (Rayejian Asli, 2019). The study also employs Habermasian critical theory to explain how legal norms may lose their protective capacity when legislation and implementation are disconnected from meaningful communication among lawmakers, judges, social workers, psychologists, educators, families, and other relevant stakeholders. From this perspective, law becomes socially effective only when abstract legal norms are translated into comprehensible institutional practices and when the lived experiences of affected groups influence the formation and

implementation of legal policy (Tavana, 2011). Zemiology further expands the analysis by directing attention from formally defined crime toward broader forms of social and institutional harm. This approach is particularly relevant to children because harmful conditions may originate not only from individual offenders but also from inadequate welfare systems, discriminatory administrative practices, poorly designed educational environments, fragmented services, or institutional procedures that reproduce vulnerability. The study therefore treats secondary victimization as both a procedural and structural phenomenon and evaluates whether criminal justice and welfare institutions reduce or reproduce harm. This framework is also consistent with research emphasizing the importance of children's rights, dignity, psychosocial adjustment, family support, and the institutional conditions necessary for healthy development (Safara et al., 2024; Yousefi, 2011). The analytical method is comparative and problem-oriented, concentrating on the principal points of contact between child victims and the justice system, including police, prosecution services, courts, victim-support agencies, social services, and post-judgment mechanisms of protection and reparation.

The analysis of Iran indicates that the principal problem is not an absolute absence of protective legislation but rather a persistent gap between legislative development and effective implementation. The legal system has increasingly recognized the necessity of protecting children and adolescents, and recent legislative developments reflect a stronger orientation toward safeguarding dignity, hearing children's views, responding to abuse, and establishing institutional duties concerning vulnerable minors. Nevertheless, the practical realization of these protections remains constrained by uneven institutional capacity, insufficient specialized personnel, weak interagency coordination, limited referral mechanisms, inadequate psychological and social-service infrastructure, and the absence of consistently applied trauma-informed standards. The study argues that this implementation deficit transforms some formally recognized rights into contingent or symbolic entitlements rather than reliable protections. The problem is especially visible in the management of child interviews, evidentiary assessment, sexual offenses, personality assessment, social-work intervention, and long-term rehabilitation. The child's personality file, for example, can function as an important bridge between legal decision-making and the child's psychological and social circumstances, but only if it contains substantive professional assessments rather than merely formal or administrative information. Research on offender and personality files confirms the importance of systematic individual assessment for understanding personal and contextual factors relevant to criminal proceedings (Amini Khaneh Bargh et al., 2022). Likewise, the protection of children requires that procedural actors understand developmental differences in cognition, decision-making, fear responses, disclosure patterns, and the effects of trauma. In sexual victimization cases, delayed reporting, freezing, dependency on the offender, shame, or inconsistent narratives should not automatically be interpreted as evidence of consent or unreliability. The analysis further identifies tensions between protective criminalization and cultural or normative practices that may normalize certain forms of violence against children. Such tensions may weaken legal protection when disciplinary violence is socially or institutionally tolerated. Iranian scholarship on child victimization and children's legal protections likewise underscores the importance of harmonizing legal rules with the particular vulnerabilities and dignity of children (Abbasi Kalimani, 2010, 2019). Consequently, the Iranian case demonstrates that legislative progress alone cannot secure child protection unless it is supported by professional training, operational protocols, adequate funding, effective social work, accessible mental-health services, multidisciplinary referral systems, and mechanisms of institutional accountability.

The Canadian case reveals a different but related implementation problem. Canada has developed a comparatively elaborate framework of victims' rights and victim-support mechanisms, including rights to information, protection, participation, and the pursuit of restitution or reparation. Nevertheless, the federal structure creates considerable variation in the practical protection available to children across provinces and territories. Criminal law operates largely within a federal framework, while health care, social services, child welfare, and many aspects of victim assistance are substantially administered at the provincial or territorial level. Consequently, a child may possess similar formal rights under federal criminal law while experiencing significantly different levels of practical protection depending on local resources, institutional capacity, and provincial service arrangements. This produces what the study conceptualizes as a "geography of protective inequality," in which access to trauma-informed interviewing, safe waiting areas, remote testimony, psychological counseling, victim advocates, and rapid referral services is not necessarily uniform. Canadian scholarship on victims' rights demonstrates the expansion of victim participation and the growing institutional recognition of victims within criminal justice processes (Young & Dhanjal, 2021). Victim impact statements, for example, have become an important mechanism through which victims may communicate the consequences of criminal conduct to sentencing courts and participate more visibly in criminal proceedings (Roberts, 2020). At the same time, the study identifies four structural weaknesses in the Canadian system: the potential reproduction of secondary victimization during prosecution and trial; the possibility that sentencing or release arrangements may inadequately address the victim's continuing sense of security; selective prevention that may prioritize visible interpersonal offending while rendering structural and corporate harms less visible; and the substitution of welfare-oriented prevention with stigmatization or control of socially visible or marginalized young people. The Canadian Victims Bill of Rights represents a significant advancement in the formal recognition of victims' entitlements, but its practical capacity is constrained where violations do not automatically create an independent cause of action, entitlement to damages, or a uniform mechanism of enforcement. Critical assessments of rights protections in Canada similarly demonstrate that the existence of a rights instrument does not in itself guarantee full substantive realization of the interests it recognizes (Akhavan, 2021; Eslami et al., 2022). The effectiveness of the Canadian framework therefore depends heavily on institutional implementation and the capacity of federal and provincial bodies to transform general rights into specific protective practices.

The comparative findings show that Iran and Canada reach the same fundamental difficulty through different institutional pathways. In Iran, the principal gap arises from the disjunction between legislation, institutional capacity, professional infrastructure, coordination, and implementation; in Canada, the gap is more strongly shaped by federalism, provincial variation, fragmented complaint mechanisms, and uneven service capacity. Nevertheless, both systems demonstrate that the formal declaration of victims' rights is insufficient unless those rights are accompanied by enforceable duties, accessible services, professional standards, and mechanisms of accountability. The comparative analysis consequently reframes child-victim protection as a process of "translating rights into services." Such translation requires, first, minimum mandatory standards governing child-sensitive and trauma-informed treatment at every stage of criminal proceedings; second, reliable mechanisms through which children and their representatives can obtain information and express concerns; third, institutional arrangements for minimizing direct confrontation with alleged offenders and reducing repetitive or intimidating questioning; fourth, effective multidisciplinary coordination among justice, social welfare, education, health, and mental-health services; fifth,

meaningful forms of reparation that extend beyond monetary compensation to psychological treatment, rehabilitation, educational assistance, and privacy protection; and sixth, independent assessment of implementation outcomes. The right to express views and concerns should be treated as a substantive procedural right rather than a symbolic opportunity, particularly because children may otherwise be silenced by the institutional dominance of adult professionals (Rayejian Asli & Razaghi Mousavi, 2021). Similarly, the right to reparation must be understood within a restorative framework that addresses the actual consequences of victimization rather than merely the formal disposition of the criminal case (Rayejian Asli, 2019). The findings further suggest that institutional responses must be differentiated according to the developmental and psychosocial needs of children while avoiding discriminatory treatment. Supportive services should therefore be designed around vulnerability, dignity, safety, and recovery rather than solely around the evidentiary needs of prosecution. The comparative perspective also demonstrates the importance of interdisciplinary policymaking: legal reforms that are disconnected from developmental psychology, social work, public health, educational policy, and trauma research are likely to remain administratively incomplete. Effective child-victim policy thus requires a coordinated institutional ecosystem rather than isolated legislative provisions.

In conclusion, the study demonstrates that the decisive measure of a child-protection system is not the number of rights formally recognized in legislation but the extent to which those rights produce accessible, consistent, measurable, and effective protection in the child's lived experience. Iran and Canada illustrate two distinct manifestations of the same broader problem: the failure to ensure a stable institutional connection between normative entitlement and practical support. In Iran, improving protection requires reducing the implementation gap through clearer operational standards, specialized training, genuine multidisciplinary personality assessment, stronger social-work and referral systems, adequate funding, and systematic institutional oversight. In Canada, reform requires reducing the protective inequalities produced by provincial variation, strengthening minimum national standards, improving coordination across levels of government, and ensuring that victims' rights are accompanied by meaningful and accessible enforcement mechanisms. For both systems, the most defensible policy direction is the establishment of a trauma-informed continuum of protection extending from the first disclosure of victimization through investigation, adjudication, post-trial support, rehabilitation, and long-term recovery. Minimum national standards should define essential procedural safeguards, including protection from unnecessary confrontation, child-sensitive interviewing, confidentiality, timely information, supportive accompaniment, and rapid access to psychological, legal, educational, and social services. Complaint mechanisms should be simple, time-bound, independent, and capable of producing corrective institutional action. Reparation should likewise be reconceptualized as restoration, encompassing treatment, rehabilitation, educational continuity, privacy protection, and measures designed to restore the child's sense of safety and agency. Ultimately, the success of supportive criminal policy must be assessed through demonstrable reductions in secondary victimization and measurable improvements in children's access to protection. Only when legal rights become standardized services, enforceable institutional duties, and observable improvements in the lived experience of child victims can a justice system credibly claim that it has moved from symbolic recognition to effective protection.

References

Abbasi Kalimani, A. (2010). A Comparative Examination of Iranian Laws and Regulations with the Convention on the Rights of the Child. *Scientific-Promotional Quarterly of Science, Law and Family*, 15(53).

- Abbasi Kalimani, A. (2019). Manifestations of Decriminalization in the 2013 Islamic Penal Code with Emphasis on Family Offenses. *Family Jurisprudence and Law*, 24(70).
- Ahmadi, H., & Hassan Mehdi, E. (2017). *Examining the Views of Different Countries on the Protection and Care of Children* International Conference on Civil Engineering, Architecture and Urban Planning of Contemporary Iran,
- Akhavan, B. (2021). *The Grave of Human Rights in Light of the Canadian Charter of Rights and Freedoms*. Institute for the Protection of Women's Rights.
- Amini Khaneh Bargh, S., Naji Zavareh, M., & Aghaei Bejestani, M. (2022). The Position of the Offender Personality File and Its Role in Crime Detection. *Detective Journal*, 16(58).
- Beigi, J., & Ardabili, M. A. (2009). *Child Victimization in Iranian Law* (2nd ed.). Mizan.
- Eslami, A., Jahangir, Z., & Kaveh Pishghadam, M. K. (2022). A Comparative Study of the Concept of Freedom in the Charter of Citizens' Rights and the Universal Declaration of Human Rights. *Legal Research*, 20(45).
- Rayejian Asli, M. (2019). *Authored Lectures* (2nd ed., Vol. 1). Shahr-e Danesh.
- Rayejian Asli, M., & Razaghi Mousavi, S. S. (2021). Presenting Views, Concerns, and Participation in the Criminal Process as the Right of Child Victims to Be Heard: A Comparative Approach to International Instruments and the Iranian Legal System. *Criminal Law Research Quarterly*, 12(2).
- Roberts, J. V. (2020). *Victim Impact Statements and the Canadian Criminal Justice System*. Oxford University Press.
- Safara, M., Salmabadi, M., Teyrani Rad, A., & Khosravi Tanak, M. (2024). The Role of Spiritual Health and Cognitive Flexibility in the Emotional Adjustment of Adolescents with Inadequate or No Parental Care. *Journal of Research on Religion and Health*(38).
- Tavana, M. A. (2011). Jürgen Habermas's Critical Theory: An Example of Interdisciplinary Thinking in the Contemporary Era. *Quarterly Journal of Interdisciplinary Studies in the Humanities*, 3(4).
- Young, A. N., & Dhanjal, K. (2021). *Victims' Rights in Canada in the 21st Century*.
- Yousefi, N. (2011). Protecting the Rights of Today's Children, the Flourishing of People's Rights Tomorrow. *Adineh*.
- Zarei, F., & Mohammadi, S. (2022). The Inherent Dignity of Children's Rights from the Perspective of Iranian Law. *Research Journal of History, Politics and Media*, 5(20).